



علی اشرف صادقی

#### ۴۱- عنبرنصارا

این ترکیب در فارسی تهرانی و بیشتر در نزد قدیمی ترها، به معنی «پشکل الاغ ماده (ماچه الاغ یا ماچه خر)» است. در لغت نامه دهخدا، این ترکیب از روی یادداشت های دهخدا به همین معنی نقل شده است. تدوین کننده این مجلد در حاشیه مربوط به همین مدخل نوشته است: «... ولی ریشه کلمه نسا را یافت نشد. احتمال می رود که آن عنبرنثار یا عنبرنصاری باشد که متعصبان ساخته اند».

صادق هدایت در نیرنگستان (ص ۱۱۴)، نیز این ترکیب را به شکل عنبرنصارا نوشته است، اما ابوالحسن نجفی در فرهنگ فارسی عامیانه آن را به شکل عنبرنسا را / عنبرنصارا مدخل کرده و همان عبارت هدایت را به شاهد آورده است.

مؤلفان فرهنگ بزرگ سخن این مدخل را تنها به صورت عنبرنسا را ضبط کرده و عبارت زیر را از طهران قدیم جعفر شهری (جلد ۳، ص ۱۷۸) به عنوان شاهد نقل کرده اند:

اگر آبله مرغان می گرفت، ... با سوزانده پشکل ماچه الاغ (عنبرنسا را) دودش می دادند. آنچه در لغت نامه دهخدا، درباره ریشه این کلمه آمده نادرست است و ضبط این ترکیب با «ص» به سبب شباهت جزء دوم آن با نسا را به معنی «نصرانیان» است. به احتمال قوی، این ترکیب ساخته ذوق طنزپرداز بعضی منتقدان اجتماعی است و از روی ترکیب عنبر سارا به معنی «عنبر بسیار خوش بوی و خالص» ساخته شده و صامت «ن» بر سر نسا را علامت نفی است. بنابراین، معنی ترکیب چنین است: «عنبری که سارا نیست». عوام تصور می کردند که دود عنبرنسا را برای کلیه ناخوشی ها و بادها مفید است.

### منابع

- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.  
 دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.  
 شهری، جعفر (۱۳۷۱)، طهران قدیم، معین، تهران.  
 نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.  
 هدایت، صادق (۱۳۴۲)، نیرنگستان، امیرکبیر، تهران.



## ۴۲- سوری

چهارشنبه سوری یکی از جشن‌های قدیم ایرانیان است. کهن‌ترین منبعی که به این جشن اشاره کرده تاریخ بخارای نرشخی، تألیف شده در ۳۳۲ هجری، است. در ترجمه این کتاب آمده است: «آنگاه امیر سدید [= منصور بن نوح سامانی که در ۳۵۰ هجری به تخت سلطنت نشست] به سرای بنشست. هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری - چنان‌که عادت قدیم است - آتشی افروختند، پاره‌ای آتش بجست و سقف سرای درگرفت و دیگر بار جمله سرای بسوخت» (نرشخی ۱۳۱۷، ص ۳۲؛ نرشخی ۱۳۵۱، ص ۳۶؛ نیز پورداود ۱۳۴۳ [= ۱۳۲۶]، ص ۷۵). چنان‌که از این گفته برمی‌آید، نام این جشن «سوری» بوده و ظاهراً بعدها کلمه چهارشنبه به آن افزوده شده است (پورداود، همان جا). پورداود سوری را همان کلمه سور به معنی «جشن» گرفته که از *sūirya* اوستایی به معنی «چاشت» مشتق است (پورداود، همان جا)، اما بعضی دیگر ظاهراً آن را به معنی «سرخ» گرفته و دلیل سوری نامیده شدن این جشن را «به مناسبت افروختن آتش» دانسته‌اند (مقدم ۱۳۳۷، ص ۷۸).<sup>۱</sup> دیدگاه پورداود درست به نظر نمی‌رسد، زیرا معلوم نیست چرا «-ی» به سور الحاق شده است و اصلاً چرا نام یک جشن بخصوص را سوری که به معنی «جشنی» (ظاهراً منسوب به جشن) است گذارده‌اند.<sup>۲</sup> در اینکه سوری به معنی «سرخ» هست نیز تردیدی نیست. در نزهت‌نامه علائی آمده: «و سرخ [= زاج سرخ] را سوری خوانند» (رازی، ص ۲۷۱). در ادبیات فارسی، «می سوری» و «گل سوری» فراوان به کار رفته است. مؤلف فرهنگ جهانگیری، ذیل سور آورده: «... رنگ سرخ را گویند و از این است که هر گل و لاله و هرچیز سرخ را به سور منسوب ساخته، سوری خوانند» و دو بیت زیر را از سوزنی شاهد گفته خود آورده است:

باده سوری به کف گیر ای گل سوری به روی آن گل سوری که بر سرو روان آید به بار  
در میان انجمن بخرام و ساقی باش از آنک باده سوری ز سرو گلرخ آید خوشگوار  
اما ظاهراً باده سوری منسوب به سرزمین آسورستان در شمال بین‌النهرین است. محمد معین در حاشیه برهان قاطع، ذیل سور، می‌نویسد: «در رساله پهلوی خسرو

۱. این مقاله سراسر جعلیات است و دلیل نقل از آن از سوی نگارنده صرفاً آوردن نظری دیگر در برابر نظر پورداود است.

۲. این نکته که «-ی» در سوری، یای مصدری، مانند «-ی» در زبانی و گمانی، باشد ظاهراً متغی است، هرچند سروری و به‌دنبال آن محمدحسین بن خلف تبریزی سوری را به معنی «شادی» آورده‌اند، اما ظاهراً مثالی برای آن در دست نیست.

قبادان و ریدک وی، *madh i âsurîk* «می آسوری» [صحیح *may ī asūrīg* است] آمده. ... تعالبی در غر اخبار ملوک الفرس آن را سوری تعبیر کرده؛ بنابراین، منسوب به سور به معنی «سرخ» نیست. اگر این مطلب درست باشد، «الخمر السوری» که مؤلف برهان نقل کرده به معنی «باده (آ)سورستانی» است و لزوماً معنی سرخ نمی‌دهد. بر فرض که سوری در الخمر السوری علاوه بر معنی «(آ)سورستانی» به معنی «سرخ» باشد، در گل سوری چه معنی می‌دهد و از چه کلمه‌ای گرفته شده است؟ در اینجا نیز فرض می‌کنیم که سوری از باده سوری منتزع شده و معنی مطلق «سرخ» گرفته و با «گل سوری» به کار رفته است، اما در مورد جشن سوری که ظاهراً دارای قدمت زیادی است و به احتمال قوی سابقه آن به قبل از اسلام می‌رسد، به دشواری می‌توان پذیرفت که سوری همان کلمه باشد که در باده سوری و گل سوری به کار رفته است. اگر سوری را در اینجا مرکب از سور + ی بدانیم و سور را شکل تغییر یافته شهر که در سهراب نیز دیده می‌شود بدانیم، سهر نیاز به ترکیب شدن با «ی» نسبت ندارد. نگارنده احتمال می‌دهد که سوری در اینجا اسم حالت و به معنی «سرخ» و جشن سوری به معنی «جشن سرخی» باشد. نکته‌ای که احتمالاً مؤید این پیشنهاد است این است که در این جشن، کسانی که از روی آتش می‌پرند در خطاب به آن می‌گویند «زردی من از تو / سرخی تو از من». سرخی در شعر حافظ نماد راستی و بی‌ریایی و نداشتن تزویر است:

رنگ تزویر پیش ما نبود شیر سرخیم و افعی سیهیم

حافظ در جای دیگر پیر خودش را، که احتمالاً ضمیر پاک و صاف و فارغ از تزویر و ریای خودش است، پیر گلرنگ نامیده است (← زریاب، ص ۱۱۶ و ۱۱۷)، اما در اینجا، در هر حال، این پرسش پیش می‌آید که چرا این جشن را جشن سرخی نگفته‌اند.

### منابع

انجو شیرازی، جمال‌الدین (۱۳۵۱-۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عفیفی، دانشگاه مشهد، مشهد، سه جلد.

پورداد، ابراهیم (۱۳۴۳ [= ۱۳۲۶])، «چهارشنبه‌سوری»، در آناهیتا، پنجاه گفتار پورداد، امیرکبیر، تهران، ص ۷۳-۷۵ (این مقاله نخست در مجله ایران و آمریکا، سال ۲، شماره ۴، ۱۳۲۶، صفحه‌های ۴-۱ چاپ شده است).

خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۳۰-۱۳۳۵)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، زوار، تهران، چهار جلد.

- رازی، شه‌مردان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲)، زهت نامه‌ علایی، به کوشش فرهنگ جهان‌پور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- زریاب، عباس (۱۳۶۸)، آینه‌ جام، شرح مشکلات دیوان حافظ، علمی، تهران.
- معین، محمد، حواشی بر برهان قاطع.
- مقدم، محمد (۱۳۳۷)، «چهارشنبه‌سوری»، مجله‌ دانشکده‌ ادبیات [دانشگاه تهران]، سال ۵، شماره ۳، صفحه‌های ۷۸-۸۱.
- نرشنی، ابوبکر محمد (۱۳۱۷)، تاریخ بخارا، ترجمه‌ ابونصر قباوی در سال ۵۲۲، تلخیص محمدبن زفرین عمر در سال ۵۷۴، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، سنائی، تهران؛ چاپ دوم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، تهران.



### ۴۳- موش دواندن - موشک

موش دواندن به معنی «برای انجام نشدن کار کسی و عدم پیشرفت آن نهانی و با موذی‌گری کارشکنی و سنگ‌اندازی و اخلال کردن» است که به صورت موشک دواندن نیز به کار می‌رود و چنان‌که در زیر خواهیم دید، اسم مصدر آن به صورت موشک‌دوانی به کار رفته است. در فرهنگ فارسی عامیانه نجفی، برای موشک دواندن دو شاهد از زنده‌به‌گور و علویه خانم هدایت و در فرهنگ بزرگ سخن، علاوه بر شاهد زنده‌به‌گور، یک شاهد از خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه هدایت و یک شاهد هم از صحرای محشر جمالزاده نقل شده است. موشک وسیله‌ای بوده است که در آتش‌بازی به کار می‌رفته و آن چیزی بوده به صورت موش از مقوا یا کاغذ با فتیله‌ای در دهان آن و چوب کوچکی به عنوان دم که درون آن را با مواد محترقه پر می‌کرده و فتیله آن را آتش می‌زده و به هوا پرتاب می‌کرده‌اند. پس از کشف باروت، برای احتراق موشک از باروت استفاده می‌کرده‌اند، اما قبل از آن ظاهراً از مواد دیگری برای روشن کردن آن استفاده می‌شده است و چنان‌که در زیر خواهیم دید، در بعضی انواع آن نفت نیز به کار گرفته می‌شده است.

نخستین شاهد موشک از کتاب زنگی‌نامه محمد زنگی بخاری از معاصران غازان خان (حکومت از ۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری) و جانشین او اولجایتو (حکومت از ۷۰۳ تا ۷۱۶) است. این شاهد در مناظره مویزاب و فقاغ عجمیان آمده که در زمان امیر آدینه، شحنة بغداد (درگذشت: ۷۰۹ هجری)، نوشته شده است. شاهد چنین است: «مویزاب [به فقاغ] گفت: ... باری، با من بگوی که هر وقت که تو را سر می‌کشایند، این نعره چرا می‌زنی و چون موشک آتش‌بازان چرا بر هوا می‌پری؟»

شاهد بعدی از تاریخ اولجایتو، تألیف ابوالقاسم کاشانی، مؤلف زبدة التواریخ و عرائس الجواهر، است که در آن، وقایع دوران حکومت اولجایتو را ثبت کرده است. کاشانی در خاتمه کتاب که به «لطایفی چند از صادرات افعال و نادرات اقوال بزم و رزم ... پادشاه جهاندار» اختصاص داده، یک جا می‌نویسد: «لطیفه دیگر: روزی لغابی به خدمتش آتش‌بازی می‌کرد. موشکی هوایی در پیش قدم مبارک افتاد.»

شاهد سوم از زبدة التواریخ حافظ ابرو است. حافظ ابرو در جلد چهارم کتاب (ص ۸۵۳)، در وقایع سال ۸۲۵ هجری می‌نویسد: «دیگر در آن ایام رسم ایشان [= چینیان] چنان است که شب چراغ می‌گویند. هفت شبانه‌روز در اندرون کریاس پادشاه، کوهی از

چوب می‌سازند و روی چوب به شاخ سرو می‌پوشند، چنان‌که گویی کوهی از زمرد است و صدهزار چراغ تعبیه کرده‌اند و چند هزار صورت از مقوای کاغذ ساخته و رنگ چهره و جامه چنان‌که از دور به آدمی می‌ماند و ریسمان‌ها بر آن چراغ‌ها تعبیه کرده‌اند و موشک‌ها از نطف ساخته که چون یک چراغ را برافروختند، موشک بر آن ریسمان‌ها دویدن گرفت و به هر چراغی که رسید روشن شد.» این مطلب در مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی (ج ۲، بخش ۱، ص ۳۴۳ و ۳۴۴) و حبیب‌السیر (ج ۴، ص ۶۴۳) و احسن‌التواریخ روملو (ج ۱، ص ۲۹۲) عیناً تکرار شده است.

شاهد چهارم از منتخب‌التواریخ بدائونی (تألیف شده در ۱۰۰۴ هجری) است. بدائونی در این کتاب (ج ۳، ص ۱۳۲)، در شرح حال الفتی عراقی می‌نویسد: «چند گاه در کشمیر با میرزایوسف‌خان بود و در آنجا شهرآشوبی گفته که از آن جمله این یک دو بیت است. بیت:

سرمدی موشک‌پران<sup>۱</sup> درخت شعرا  
قد جوزا و بروت سرطان را عشق است

شاهد پنجم از نقاوة‌الآثار محمود افروشته‌ای نطنزی است که تألیف کتاب خود را در سال ۹۹۸ آغاز کرده و در آن وقایع حکومت شاه عباس صفوی را تا سال ۱۰۰۷ ثبت کرده است. نطنزی در ذکر وقایع سال ۱۰۰۴، در مورد چراغانی‌ای که شاه عباس به برپایی آن در اصفهان دستور داده بوده، می‌نویسد: «و از جمله مخترعات حیرت‌انگیز و مصنوعات فکرت‌آمیز دوازده چرخ ساخته بودند و بر سر چرخ قریب به هزار چراغ نصب کرده که از روشن کردن یک چراغ و گردش چرخ، تمامی چراغ‌ها بر آن چرخ روشن می‌گشت. ... استادان آتش‌باز (متن: آتشبار) و سیمیاکاران سبک‌دست شعبده‌باز آغاز آتش‌بازی کرده، آنچه از لوازم این فن عجیب و نتیجه فکر طرفه‌کاران این شیوه غریب تواند بود، از موشک‌ها و گل‌های هوایی و ماهتابی و زرچک آفتابی ... تمامی راه، چنانچه دستور از باب این صنعت است، به عرصه ظهور آوردند» (نطنزی، ص ۵۷۷-۵۷۸).

شاهد ششم از تذکره صفویه کرمان میرمحمد سعید مشیزی (بردسیری) است. مشیزی در شرح وقایع سال ۱۰۷۶ می‌نویسد: «وضع: چراغان: چار حد میدان را صوَر بدیعه و اشکال غریبه نقش و به آن طرح شمع و چراغ نصب نموده و بر بالای ستون‌ها که در بین نماها واقع است، چرخ‌ها ترتیب داده، بازیگران هریک بازی‌های عجیب ...

۱. موشک‌پران نام دیگر موش خرما است که حیوانی به شکل موش است و در بالای درخت زندگی می‌کند و از درختی به درختی می‌پرد.

می‌کردند و آتش‌بازان از گلریز و ماهتابی و موشک و غیره صحن میدان را چنان روشن نموده بودند که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد» (مشیزی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱).

شاهد هفتم از زلالی خوانساری (نیمه اول قرن ۱۱):

شب تاریک و آتش‌بازی آه      دل بیدارخواه و جان آگاه  
شرر کز آه موشک می‌دواند      شهاب از مویه مویت می‌جهاند

(دیوان، ص ۷۴۲)

جهد سوی فلک اشکم ز هریک      که آتش‌بازم و اشک است موشک  
از این موشک اگر خواهی شماره      به گردون برشمر داغ ستاره

(دیوان، ص ۸۶۷)

شاهد هشتم بیت زیر از واعظ قزوینی، شاعر قرن یازدهم (درگذشت: ۱۰۸۸ یا ۱۰۸۹ یا ۱۰۹۰) است:

گشته از صد برگ روشن هر طرف مهتابی‌ای      رفته چون موشک ز هر سو تاک‌ها بر آسمان  
(دیوان واعظ قزوینی، ص ۵۰۶)

شاهد نهم از نجیب کاشانی (۱۰۶۳-۱۱۲۳):

نیند آگه چو موشک اهل دولت زانتهای خود      نمی‌بینند با صد شمع و مشعل پیش پای خود  
(دیوان، ص ۷۵۸)

همچنین ← عالم‌آرای نادری مروی (ج ۱، ص ۱۶۵)، تاریخ جهان‌گشای نادری  
استرآبادی (ص ۱۴۰) و دره نادره از همو (ص ۲۶۸)، سفرنامه حاج سیاح (ص ۱۵۹)،  
سفرنامه خسرومیرزا (ص ۱۶۲ و ۲۵۰) و روزنامه ایران (ج ۱، ص ۱۰۹).<sup>۱</sup>

از شاهدهای زبده‌التواریخ و زلالی مشخص می‌شود که موشک هم با فعل دویدن به‌کار می‌رفته و هم با فعل دواندن: شرر کز آه موشک می‌دواند. ظاهراً غیر از استفاده در مراسم آتش‌بازی، از موشک برای ایدای دیگران نیز استفاده می‌شده‌است. به همین جهت، موشک دواندن و موشک‌دوانی به‌مجاز به‌معنی «ایذا» به‌کار رفته‌است. قدیم‌ترین شاهد موجود این معنی یک بیت از وحشی بافقی (قرن دهم) است که در فرهنگ آندراج نقل شده و به نقل از آنجا در لغت‌نامه دهخدا نیز آمده‌است و ما در اینجا آن را

۱. همه این شواهد، به‌جز شواهد نطنزی و مشیزی، از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی گرفته شده‌است. شاهد نطنزی در فرهنگ بزرگ سخن نیز نقل شده‌است.



از دیوان او نقل می‌کنیم. چنان‌که می‌بینیم، در این شاهد عمل موشک‌دوانی به باد «موزی» نسبت داده شده‌است:

به تاراج برگ درختان ز هر سو کند موزی باد موشک‌دوانی

(دیوان وحشی، ص ۲۶۷)

چنان‌که در شاهد زبده‌التواریخ می‌بینیم، برای روشن کردن چراغ نیز از [نوعی از] موشک استفاده می‌شده‌است و در این نوع از آن نطف (نفت) می‌ریخته‌اند. طبعاً این نوع موشک احتمالاً از جنس کاغذ یا مقوا نبوده و از چیزی تهیه می‌شده که بتواند نفت را نگه دارد.

موشک دواندن و موشک‌دوانی بعدها، به‌احتمال قوی در سده حاضر، به موش دواندن و موش‌دوانی تبدیل شده‌است. گاهی نیز به‌جای موشک دواندن و موش دواندن، موش کشتن توی ... و موش‌کشی کردن توی ... به‌کار می‌رود.

#### منابع

استرآبادی، مهدی‌خان (۱۳۴۱)، تاریخ جهان‌گشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، انجمن آثار ملی، تهران.

استرآبادی، مهدی‌خان (۱۳۴۱)، دره نادره، به کوشش جعفر شهیدی، انجمن آثار ملی، تهران.

انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.

ایشلقی (گرمرودی)، میرزا مسعود (۱۳۴۹)، سفرنامه خسرومیرزا، به کوشش محمد گلبن، مستوفی، تهران.

بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۷۹)، منتخب‌التواریخ، به تصحیح ناسولیس و احمد علی، چاپ دوم با مقدمه و اضافات توفیق ه. سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

حاجی سیاح (۱۳۶۳)، سفرنامه حاجی سیاح به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، تهران.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، به کوشش کمال حاج‌سیدجادی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۶۲)، تاریخ حبیب‌السیر، خیام، تهران، چاپ سوم.

دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

روزنامه ایران، چاپ دوم، جلد ۱، با مقدمه محمداسماعیل رضوانی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها - کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران.

روملو، حسن‌بیک (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، اساطیر، تهران، سه جلد.

زلالی خوانساری (۱۳۸۴)، دیوان، به کوشش سعید شفیعیون، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

- زنگی بخاری، محمد (۱۳۷۲)، زنگی‌نامه، به کوشش ایرج افشار، توس، تهران.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳)، مطلع سعدین، به کوشش عبدالحسین نوائی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، جلد ۲.
- کاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۸)، تاریخ اولجایتو، به کوشش مهین همبلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- مَشیزی کرمانی (بردسیری)، میرمحمدسعید (۱۳۶۹)، تذکرة صفویة کرمان، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، علم، تهران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.
- نجیب کاشانی (۱۳۸۲)، کلیات، به کوشش اصغر دادبه و مهدی صدری، میراث مکتوب، تهران.
- نطنزی، محمود افوشته‌ای (۱۳۵۰)، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به کوشش احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- واعظ قزوینی، محمدرفیع (۱۳۵۹)، دیوان، به کوشش حسن سادات ناصری، علی‌اکبر علمی، تهران.
- وحشی بافقی (۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶])، دیوان، به کوشش حسین نخعی، امیرکبیر، تهران، چاپ ششم.

#### ۴۴- فات فاته - وت وته

در فرهنگ لغات عامیانه، ترکیب یا کلمه فات فاته به معنی «سروصدای ناشی از تزلزل و اضطراب نهان، حرف‌های درگوشی و پچ‌پچ‌مانند و ناشی از نگرانی» آمده و به دنبال آن گفته شده: «این کلمه را وت وته نیز گویند» (جمالزاده و محبوب، ص ۲۸۹). در فرهنگ فارسی عامیانه، این کلمه به شکل وتوته / وتوته / فات فاته مدخل شده و به «حرف‌های درگوشی (معمولاً برای بیان نگرانی)، پچ‌پچ، پچ‌پچه» معنی شده و دو شاهد از شکر تلخ جعفر شهری برای آن آورده شده که این معنی را تأیید می‌کنند. در شواهد مذکور، این کلمه به شکل وتوته و وتوته به کار رفته است (نجفی، ص ۱۴۵۱-۱۴۵۲). نجفی برای فات فاته شواهدی به دست نداده و ظاهراً آن را از فرهنگ لغات عامیانه جمالزاده - محبوب گرفته است. این کلمه شکل اسم صوت دارد، اما به نظر می‌رسد که از فعل واتن به معنی «گفتن» که در گویش‌های مرکزی و غربی به کار می‌رود گرفته شده است. مؤید این معنی استعمال این کلمه در تداول مردم قم است که در آن به دو صورت وات واته و وات ووات به معنی «جروبحث» به کار می‌رود و در دو اصطلاح وات و وات کردن به معنی «جروبحث کردن» و «سروکله زدن، مخصوصاً با بچه‌ها» و وات واته به چون کسی کردن به معنی «جروبحث کردن با او» به کار می‌رود (صادقی، ص ۱۲۶).

#### منابع

- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۱)، فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمدجعفر محبوب، ابن سینا، تهران.  
صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰)، فارسی قمی، باورداران، تهران.  
نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی